هو العلیم

مراد از نقصان عقول زنان

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۱۶

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بِاللهِ مِن الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهِ عَلَي سيدنا و نبيناأبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنةعَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

راجع به مسائلی که در جلسه گذشته عرض شد ظاهرا هنوز مطالبی باقی مانده و مسائلی هنوز در ذهن وجود دارد که آن طور که باید و شاید توضیح داده نشده البته این مسئله، طبیعی است که خیلی از قضایا و مسائل در همان جلسه اول کاملا تبیین و روشن نمی‌شود و شاید نیاز به تفکرات ممتدّ و تأملات و جلسات پی در پی داشته باشد تا مسئله تا حدودی بتواند جایگاه خودش را پیدا کند با وجود اختلاف در مراتب، اختلاف در مراتبِ مطالب، [در] بعضی از اینها به اندازه‌ای مطلب بالا هست که حتی بسیاری از بزرگان هنوز از درک آنها عاجزند.

از جمله مسائلی که در جلسه گذشته عرض شد مسأله اعتراض حضرت زهرا سلام اللَه علیها به امیرالمؤمنین علیه السلام بود و این که چطور با وجود مقام عصمت، این اعتراض تحقق پیدا می‌کند و یا این که ناراحتی حضرت زهرا سلام اللَه علیها در فقدان پدر آن هم به این کیفیت چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

یادم می‌آید در خدمت مرحوم آقا در زمان حیاتشان در مشهد، روزی به منزل یکی از بزرگان و علمای معروف که الان همایشان در قید حیات هستند رفته بودیم. ایشان مشغول شرح خطبه حضرت زهرا سلام اللَه علیها بودند و کتابش هم چاپ شده به نام شرح خطبه الزهرا.

حضرت زهرا یک خطبه بسیار عجیب و بلیغ و بسیار پرمعنا و عمیق در مسجد رسول خدا قرائت کردند پس از این که عمر و ابابکر غصب خلافت کردند و آن قضایا را به وجود آوردند. چند روز بعد حضرت زهرا آمدند و در مسجد این خطبه را در حضور افراد در حضور مردم انشاد کردند و واقعا از خطبه‌های شاخصی است که تا به حال از زمامداران و ائمه و معصومین ما به یادگار مانده است. خیلی مسائل مسائل عجیبی است و در آن خطبه آن چنان مفتضح می‌کنند ابابکر و عمر و آن دسته بندیهای خودشان را که انگار خود رسول خدا دارد صحبت می‌کند و کلمات و تعابیر تعابیری است که از دهان رسول خدا دارد صادر می‌شود و بیرون می‌آید.

راجع به این مسئله ایشان داشتند آن موقع این تألیف را می‌کردند. بنده یادم می‌آید اشکال ایشان در آن موقع این بود و از مرحوم آقا برای جوابش حلّ و پاسخ می‌طلبیدند که حضرت زهرا این اعتراضی که به امیرالمؤمنین کرده چه وجهی دارد؟ و من در آن جا تا آن جایی که به یادم هست توضیحات مرحوم آقا را ایشان حتی نتوانستند دریافت کنند و نتوانستند قانع بشوند. خب ایشان از جمله افرادی است که از افراد علما و فضلا

و مبرزین هستند ولی علی کل حال مسئله شکل و صورتی دارد که ممکن است اینها هم نتوانند به آن مراد و مفهوم و مغزای این قضیه پی ببرند و تا آن جا که به نظرم می‌رسد هنوز هم شاید این مسئله برای ایشان لاینحل باقی مانده باشد.

چون راجع به این قضیه سوال داده شده و همین طور در جلسه‌قبل راجع به این قضیه مخدرات و دوستان سوالاتی کرده بودند. امروز صبح که فکر می‌کردم راجع به مطالب این جلسه چه عرض کنم و [آیا] بازگردیم بر همان روال همیشگی که مسأله خواستهای فطری از یک زن سالک و استعداهای فطری و شاخصهای آن و همین طور طریق رسیدن به کمال که مبنای جلسات ما هست چیست و در این موقع یک مرتبه چشمم خورد به نامه ای که داده بودند و احساس کردم شاید پاسخ این قضیه با یک وضوح بیشتر جا داشته باشد.

دو یا سه مطلب هست که قبل از این قضیه و واردشدن در این مسئله خدمت دوستان عرض کنم. یکی مسئله‌ای است مربوط به اذکار و اوراد و همین طور قرآن که در هنگام عذر خیلی سوال می‌شود، آیا می‌شود قرآن خواند یا نه، خواندن بیش از هفت آیه از قرآن صحیح نیست و چهار سوره در قرآن وجود که دارد به نام صور عزائم و سور سجده است کهخواندن حتی یک آیه هم از آن صور اشکال دارد.

سوالی که می‌شود این است که آیا می‌شود قرآن را بدون صوت خواند؟ آن هم نمی‌شود. یعنی زبان حرکت کند و انسان قرآن را حتی بدون صوت و آهسته بخواند. بله می‌شود قرآن را انسان در درون دل خودش بخواند یعنی فرض کنید که یک شخصی می‌خواهد قرآن را حفظ کند، خب اشکال ندارد که به قرآن نگاه کند و بدون این که به زبان بیاورد، آیات قرآن را حفظ کند در درون. خود مقصود از عدم جواز قرائت قرآن، نگاه کردن به آیات نیست. شخص می‌تواند در همین هنگام به آیات نگاه کند اما این که آیات را به زبان بیاورد این محل اشکال است. پس بنابراین حفظ قرآن در دل و یا عبور دادن آیات قرآن در دل به عنوان حفظ یا هر چیز دیگر برای این مواقع بلامانع است.

مطلب دیگری که در این جا بعضی از مخدرات متذکر شدند این است که مرحوم آقا در زمان حیات خودشان رفتن به تالارهای عروسی را منع می‌کردند و دوستان خودشان بر همین اساس از رفتن به تالارهای عروسی اجتناب می‌کردند. سوال این است که در این زمان، مسئله به چه کیفیت است و آیا بنده اجازه می‌دهم که کسی [در] تالار شرکت کند یا نه؟

اولا ما تکلیف خودمان را روشن کنیم. بنده در مقام اجازه و یا عدم اجازه نیستم که بدهم یا نه. فقط آن چه که از عهده بنده برمی‌آید اگر خدای متعال کمک کند و به ما توفیق دهد فقط بیان یک‌مطلب است که انشاءاللَه در ابلاغ آن مطلب، رعایت امانت شده باشد. اما این که بنده اجازه بدهم یا ندهم نخیر، یک همچنین مسائلی اصلا وجود ندارد و در شأن بنده این نیست که خود متصدی این گونه امور بشوم. اما راجع به این

مسئله توضیحی باید عرض کنم.

در زمان مرحوم آقا، بله ایشان رفتن به تالار را منع می‌کردند و برای این قضیه دلایلی را ذکر می‌کردند و از جمله‌ی آن دلایل، عدم امنیت و رعایت موازین بود که در این گونه موارد عمومی‌طبعا ممکن است وجود داشته باشد. مطالبی را که ایشان نقل می‌کردند یکی این بود که در این تالارها طبعا افراد متعددی رفت و آمد می‌کنند. تمام آن اشخاصی که اینها شرکت می‌کنند همه افراد صالحی که نیستند و مجلس طبعا مجلس معصیت خواهد شد و بخصوص این که ممکن است مرد هم در این گونه موارد شرکت کند و مجلس معصیت برای سایر افراد هم اشکال دارد بنابراین انسان در مجلسی شرکت می‌کند که قبلا در آن مجلس معصیت شده است و مطلب دیگر که خب مسأله عدم احساس امنیت وآرامش بود حالا [آیا] مسأله‌دیگری [هم] بود [یا نه؟] بنده نمی‌دانم. شاید خود ایشان هم نخواستند خیلی بیش از این نسبت به مسئله توضیح بدهند و همین مقدار را برای رعایت مطلب و اطاعت کافی می‌دانستند. ولی خب از آن جایی که بنده در این مقام نیستم که مسئله‌ای را محدود کنم و یا امر و نهیی در این قضیه داشته باشم. فقط به بیان مطلب در محدوده‌ای که به ذهن می‌رسد ما باید اقدام کنیم.

از نقطه‌نظر حقیر رفتن به تالارها از این جهت اشکال دارد که آن جا محل امن نیست و مواردی از تخلف در این گونه جاها دیده شده است. جایی که ترتیب و تنظیم امور در اختیار انسان نیست چگونه انسان می‌تواند در یک مکانی با یک همچنین کیفیتی شرکت کند؟ و اگر شخصی جداً بخواهد اهتمامی‌داشته باشد نسبت به اوضاع خودش، این باید یک مراقبت بیشتری بکند و این یک مسأله طبیعی است. مهم رسیدن به مطلب است اما تشخیص مصداق برعهده بنده نیست. لعل این که شخصی در این جا اظهار کند که نخیر، فلان تالار حتی از منزل شخصی ما هم مطمئن تر است آن دیگر با خود است، بنده دیگر آن جا را نهی نمی‌کنم. اگر یک همچینن مطلبی هست که این قدر به این قضیه اطمینان وجود دارد خب این مطلبی است و یا این که مجالس عمومی‌مانند استفاده ازورزشگاهها و یا استخرها و یا امثال ذلک، از دیدگاه بنده به هیچ وجه اطمینان وجود ندارد چون بنده طبق تجربیات و شنیده‌های خودم به هیچ جا اطمینان ندارم اخیراًهم که مسائلی روشن شده، لابد طبعا همه هم می‌دانید. با توجه به این‌گونه مسائل چگونه یک فرد خودش را می‌تواند قانع کند بر این که پا به یک همچنین جاهایی بگذارد حال اگر توانسته به این مسئله برسد و شرایط را برای خود مجاز می‌بیند این دیگر حساب با خود او است و دیگر نسبت به این قضیه خب جای سوالی نیست. این یک مسئله.

مطلب دیگر این که همان طوری که مرحوم آقا می‌فرمودند این گونه جاها، افراد مختلفی شرکت می‌کنند و معمولا محل فسق است و جهات حیوانی بیش از جنبه روحانی در این گونه جاها حاکم است. نظر در این گونه موارد بر خود نمایی است بیایند لباسها را به همدیگر نشان بدهند طلا و جواهری که به گردن آویزان

می‌کنند بخواهند به رخ یکدیگر بکشانند وضعیت و کیفیت خانوادگی را بخواهند [به رخ دیگران] بکشانند. به رخ کی می‌خواهی بکشانی؟ به رخ آن کسی که به پول شب محتاج است؟ به رخ آن کسی که نمی‌تواند حتی یک انگشتر در دستش بکند؟ به رخ این می‌خواهید بکشانید؟ افرادی که برای توجه نفوس به سمت خود، معمولا در این گونه مجالس شرکت می‌کنند و با وضع بسیار قبیح و وقیح که عموما توأم با ریبه و نگاه‌های هوس آلود است! چه این [در] تالار باشد چه مجلس دیگر باشد شرکت در این مجلس حرام است.

مجلس باید برای خدا باشد حالا صرف نظر از این که داماد در این گونه تالارها در مجالس زنانه شرکت می‌کند و آنها هم لابد با نماز شب و چادر نماز شب می‌آیند در یک همچنین جاهایی! صورت‌های خودشان را همه را با پوشیه گرفتند و با چادر نماز شب در این تالارها شرکت می‌کنند! آن وقت این مجلس می‌شود مجلس شیطان! بی‌برو و برگرد. نفوسی که در این مجلس هستند همه نفوس نفوس شیطانی هستند. انسان وارد این مجلسها که می‌شود اصلا تمام وجود و قلبش را ظلمت و کدورت می‌گیرد. از این نقطه‌ی نظر هم خب شرکت در این تالارها برای انسان مضرّ است

بنده خودم در یک تالاری شرکت کرده بودم البته خب خود من می‌روم جایی، برای مرد اشکالی ندارد چون مرد مسئله‌اش با زن تفاوت می‌کند در مسأله اول که مربوط به خانمها و جنبه امنیت است طبعا برای مردها نیست صورت دیگری دارد ولی مسأله کدوت که جای خودش است رفتن و در آن جا نشستن و اینها، یک کدورتی دارد. چندی پیش مجلس تالار یکی از ارحام بود در طهران و من می‌دانستم که طبعا اصلا این گونه مجالس [با ما] سازگار نیست وقتی که وارد آن مجلس شدم چنان حالت کدورتی حاکم [بود] که بیش از سه یا چهار دقیقه نتوانستم بمانم، هر چه اینها اصرار کردند آقا بفرمایید شام حاضر است گفتم نه من باید جایی بروم. آدم چه بگوید؟ یعنی چطور می‌تواند به این افرادی که نشستند و با هم می‌گویند و می‌خندند و انگار نه انگار مسئله‌ای اتفاق افتاده، آقایانی هستند و علما نشستند و آنها هم ککشان هم نمی‌گزد خب نباید هم بگزد چون نیستند، در این قضایا نیستند، به به انشاءاللَه مبارک است بهترین جا عبادت است! جالب این که یکی از دوستان که همراه با ما بود و اتفاقاً تازه از دوستان شده و توفیق رفاقت با ایشان را پیدا کردیم او هم وقتی آمدیم یک همچنین حرفی زد گفت عجب جایی بود اصلا من داشتم می‌مردم! گفتم بله دیگر، گفت چطور این آقایان همین طور نشستند؟ گفتم خب دیگر از خودشان بپرسید این مسئله را.

آخر مشکل در این جا است مشکل این جا است که این مجالس ضرری به دیگران نمی‌رساند چون دیگران خودشان هستند چون دیگران اصلا در این حرفها هستند. آدم بیهوش را شما هر چه سوزن هم به او فرو کنید نمی‌فهمد چون بیهوش است، انگار نه انگار. آن آدمی‌که به هوش است اگر یک سوزن به او فرو کنیم فریادش می‌رود بالا، چون حس دارد عصب دارد شعور دارد ادراک دارد التفات کردید لذا این قضایا و این

مجالس برای افراد عادی هیچ مهم نیست. مسئله ای نیست این آقا چه می‌گوید؟ می‌گویند کدورت پیدا می‌کند! ما که رفتیم هیچی نفهمیدیم! خب بله مشکلی ندارد قضیه و نباید هم بالاخره چیز بشود ولی علی کل حال برای آن کسی که در مقام تهذیب نفس است این مسئله به این کیفیت است. علی کل حال قضیه به این کیفیتی است که خدمت رفقا عرض شد.

سوال: آیا شرکت در کلاسهای هنری بانوان مانند خیاطی نیز حکم سالنهای ورزشی را دارد یا خیر؟

جواب: ببینید سالنهای ورزشی، طبعا آن مسئله فرق می‌کند آن یک محیطی است که به طور کلی اصلا برای این گونه مسائل طراحی شده و آن چه را که شنیده می‌شود از همین‌جا ها برخواسته. ولی به نظر نمی‌رسد که این گونه کلاسها هم این گونه مسئله را داشته باشد. کلاس عادی و درسی است و اگر انسان توجه به خودش داشته باشد شاید این اثرات و اینها را نداشته باشد مگر این که وضعیت و کیفیت آن محل به نحوی باشد که خلاصه از آن حال و هوای عادی قضیه را دربیاورد که خب باز آن هم حکم بقیه را پیدا می‌کند.

حال بپردازیم به مطلبی که راجع به داستان حضرت زهراو کیفیت مواجهه‌ی آن حضرت با این قضایایی که بعد از رسول خدا اتفاقافتاد. باز قبل از این قضیه، این را هم فراموش کردم این مسأله سوم که در این جا یکی از مخدرات تذکر دادند. با توجه به بیانات جلسه‌قبل نواقص العقول و نواقص الایمان [که] به معنای محدودیت وجودی [است] و آن محدودیت لازمه بقاءو استمرار حیات در این دنیا است، سوال من این است چرا امیرالمؤمنین لفظ ناقص را به کار بردند؟ چون طبق برداشت از کلام شما این عین کمال است برای زن، ساختار وجودی او این مطلب را می‌طلبد.

معنای نقصان همان طوری که در جلسه‌قبل عرض شد به معنای کمی‌در مرتبه است و کمی‌در رتبه نه معنای عیب. یک وقت معنا معنای عیب که نقص به معنای عیب و کاستی و ضد ارزش است خب یک همچنین مطلبی از کلام امیرالمؤمنین استفاده نمی‌شود که یک عیبی بر زن است و این عیب طبعا باید از نقطه‌نظر انتساب، باید به خدا برگردد. خب زن را کی عیب دار کرده؟ خب خدا کرده، پس این عیب به او برمی‌گردد.

یک روز حضرت لقمان علی نبینا و آله و علیه السلام ایشان در جایی نشسته بودند چهره ایشان بیشتر به سیاهی متمایل بود، شخصی آمد و رو کرد و گفت این قیافه را از کجا آوردی؟ حضرت رو کردند به او و گفتند بهنقش ایراد می‌گیری یا به نقاش؟ این را که من از خودم نیاوردم. حال در مورد این قضیه و این منقصت باید دیدکه این نقص عیب و عار است که موجب انتقاد است و موجب خرده گیری یا این که نه این مسئله عیب نیست بلکه بیانیک نقطه است؟

نقص یعنی کمی. وقتی که دو چیز را نسبت به هم در نظر بگیرند، یکی در یک صفتی بر دیگری رجحان داشته باشد به او می‌گویند کامل به این می‌گویند ناقص. این معنا معنای نقص است. معنا معنای عیب نیست.

اگر دو خط کش باشد یکی چهل سانت و یکی سی سانت به خط کش چهل سانت می‌گویند کامل و به آن سی سانتی می‌گویند ناقص این از او کوچکتر است. اگر یک شخصی باشد یک متر و شصت و دیگری یک متر و پنجاه، آن یک متر و پنجاه به نسبت یک متر و شصت ناقص است. اگر شخصی باشد که در یک حدی از علم قرار گرفته و فردی دیگر پایین تر، به او می‌گویند نسبت به او ناقص و هلم جرا، به این کیفیت. هر مرتبه کمالی مرتبه مادون او به نسبت به او ناقص خواهد بود و او نسبت به او کامل خواهد تا این که به مرتبه کمالی مطلق آن شیء دسترسی پیدا کند.

روی این جهت امیرالمؤمنین علیه السلام که خطاب نواقص العقول به زنان کردند این نقص، نه عیب و عاری است برای آنها یعنی از نقطه‌نظر ادراک و سعه وجودی مطالب و بخصوص از نقطه‌نظر عقل عملی، آن عقلی که در این جهان کارها را بر طبق ملاکات خود می‌خواهد انجام بدهد نه آن عقل نظری و عقلی که فقط به تبیین و توضیح و کشف مجهولات می‌رسد. آن عقل نظری ممکن است بین مرد و زن یکسان باشد. آن عقلی که انسان را از جهل به علم می‌برد نقاط مجهول را برای ا نسان روشن می‌کند. این مطلب ممکن است در هر دو یکسان باشد اما در عقل عملی، حالا که این مسئله روشن شده پیاده کردن او و انجام دادن آن، مطلب دیگری استانسان خیلی مطالب را می‌داند ولی وقتی که پایش می‌رسد نمی‌تواند انجام بدهد.

مخدره‌ای به من می‌گفت که من به شوهرم گفتم که من وقتی که فکر می‌کنم از نقطه نظر وجدانم و از نقطه نظر عقل و از نقطه نظر شرع هیچ دلیلی برای این که تو را منع کنم که زوجه دیگری اختیار کنی نمی‌بینیم، چه دلیلی دارد؟ شرع اجازه داده عرف نسبت به این مسئله اجازه داده، الان نیاز عرفی نسبت به تعدد زوجات چقدر است؟ چقدر الان زنهایی وجود دارند که فقط نیاز به یک کفالت دارند؟ نیاز دارند به این که سرپناهی داشته با شند و از تنهایی در رنج و عذاب هستند؟ چقدر وجود دارند؟ از نقطه نظر عقلی، مسئله از نقطه نظر عقلی هم تمام است وقتی شخص می‌تواند تکفل کند خب چرا نباید تکفل کند؟ قبلا در این خصوص این بحث را انجام دادیم. از همه‌این مطالب من می‌بینیم که دیگر راهم بسته است ولی جرأت گفتن و به عبارت دیگر امضا و تحریک شما را به هیچ وجه ندارم می‌دانم که نمی‌توانم. خب این می‌شود عقل عملی.

در عقل عملی است که اشتباهات و خطاها و ناتوانی‌ها بروز پیدا می‌کند اما در بیان یک مطلب نه! ممکن است خیلی از افراد، حتی زنها ممکن است بهتر از مردها یک مسله را کشف کنند. شما یک مسأله ریاضی را بروید در یک کلاس، در آن کلاس هم مرد وجود دارد هم زن شاید خیلی از زنها زودتر حل کنند. بیان یک مطلب و فهمیدن یک قضیه، کلاس درسی هست حالا چه درس فقه باشد چه مسائل امروزی باشد هر چه باشد، در کشف یک مسأله علمی‌شاید خیلی از زنها از مردها جلوتر باشند این مقصود از کلام امیرالمؤمنین نیست.

مقصود این است که آن جایی که پای کار پیش می‌آید پای فعل پیش می‌آید پای انجام دادن پیش می‌آید

آن جا باید ببینیم تا چه حدی نسبت به مسئله، جرأت و شهامت و اعمال وجود دارد؟

لذا [آن مخدره] می‌گفت من به شوهرم این طور گفتم، من اگر بخواهم تو را منع کنم خلاف شرع کردم اگر بخواهم اجازه بدهم قدرت ندارم توان ندارم لذا در این مسئله من اختیار را به عهده تو گذاشتم، من نفهمم من متوجه نشوم این قضیه به گوش من نرسد هر کاری تو می‌خواهی انجام بده باز هم این خیلی جرأت کرده خیلی توانسته که مطلب را بیاید بگوید خب کسی حتی این ... یعنی حتی در عقل عملی او که باز این عقل عملی او را واداشته که بیاید این را بگوید، این جا هم باز عقل عملی است یعنی در اینجا باز این عقل عملی جلوتر است. صحبت در این است که در عقل عملی ....

عایشه زن پیغمبر هست، می‌داند که رسول خدا محاربه با مسلمین را حرام کرده است، این را می‌داند عایشه، اگر عایشه نداند کی می‌داند؟ آن عایشه که زن منزل پیغمبر هست این مطلب را نمی‌داند؟ آن عایشه نمی‌داند که بیرون آمدن زن از منزل و تبرج و خودنمایی را در جلوی مردان، خدا حرام کرده است؟ آن عایشه نمی‌داند که آیه شریفه و قرن فی بیوتکن، در منزل خودتان بنشینید و خارج نشوید و دنیا را به ابتلا نکشانید این راجع به او نیست؟ راجع به زنهای پیغمبر نیست؟ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَةِ الْأُولى الأحزاب، ۳۳ این نیست این طور؟ اینها را همه می‌داند. عایشه نمی‌داند امیرالمؤمنین چقدر به پیغمبر نزدیک بود؟ بارها از خود پیغمبر همین عایشه نشنیده بود که علی نفس من است؟ و نسبت به این قضیه حسادت نمی‌کرد؟ آیا عایشه نمی‌دانست که ا میرالمؤمنین خلیفه است و محاربه‌ی با خلیفه مسلمین و جانشین رسول خدا حرام است؟

آیا عایشه نمی‌دانست که در روز غدیر رسولخدا امیرالمؤمنین را به خلافت و وصایت نصب کرد؟ نه انتخاب کرد نصب کرد یعنی غیر از علی کسی نبود که حضرت بیایدانتخاب کند فقط یکی بود آن هم امیرالمؤمنین بود در همه کره زمین یکی بود آن هم علی، سه هزار تا نبودند که حضرت یکی را از میان آنها انتخاب کند یکی بود لذا نصب کرد. این را نمی‌دانست؟ این که دو ما ه از قضیه گذشته بود پنجاه سال نگذشته بود که بگوید یادمان رفته، دو ماه از قضیه گذشته بود، این روز غدیر تا وفات رسول خدا دو ماه مانده بود، این را که عایشه می‌دانست. عایشه نمی‌دانست که امیرالمؤمنین قاتل عثمان نیست و کسان دیگری قاتل عثمان هستند؟ من جمله همان دو نفری که او را تحریک کردند، طلحه و زبیر خود آنها جزو قاتلین عثمان بودند، خود همین طلحه و زبیر جزو قاتلین بودند که در را زدند شکستند و آمدند تو و او را کشتند این را نمی‌دانست؟ این را هم می‌دانست. عایشه نمی‌دانست که دارد به امیرالمؤمنین تهمت می‌زند و این الان در این جا مظلوم واقع شده؟ این را می‌دانست. عایشه خودش دشمن عثمان نبود و بارها نیم گفت در مدینه اقتل نعثله فقد کفر این یهودی را بکشید این اصلا دین ندارد حالا به خاطر این که حقوقش را کم کرده، به خاطر همین کمبود حقوق

آمده بود این حرفها را می‌زد! عایشه نمی‌فهمید که از کشتن عثمان بیش از همه خود عایشه خوشحال شده؟ اینها را همه را می‌دانست. چرا بلند شد آمد به جنگ امیرالمؤمنین؟ چرا؟ برای چه بلند شد؟ برای این که این دو نفر آمدند گولش زدند طلحه و زبیر آمدند پیش او و گولش زدند.

آمدند گفتند چه نشستی؟ علی خلیفه شده اصلا به ما کاری ندارد نه به ما جایی داده نه .... این همه ما صبر کردیم، این همه ۲۵ سال در زمان ابوبکر و عمر و عثمان هیچی حرف نزدیم حالا که دارد کار به این جا می‌رسد علی آمده همه را گذاشته کنار، چراغی که مال بیت المال بود را خاموش می‌کند می‌گوید شما امر شخصی دارید نمی‌شود با این چراغ من پیش شما بنشینم! عجب! [چه] جایی آمدند؟ بگذارید بروم یک چراغ خصوصی بیاورم روشن کنم همدیگر را ببینیم.

خب چی شد؟ ضعف گرفت او را، گول خورد، تحت تأثیر قرار گرفت تحت تأثیر قرار گرفت. و شما هم خیال نکنید فقط زنها این طور هستند مردها هم این طور هستند. خیلی از مردها هم با یک فتنه ای و با یک جهتی و با دو کلمه صحبت کردن تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اما خداوند این مسأله غلبه احساسات را در زن بیشتر قرار داده و ما این مطلب را به چشم خودمان دیدیم.

در جریان بعد از مرحوم آقا ما این قضیه را دیدیم که عمده‌ی بار احساسات در مسئله به دوش خانمها بوده تحریک از طرف خانمها بوده چون بنده خودم در جریان بودم عرض می‌کنم. یعنی وقتی مطلبی را باز می‌کردیم جلو می‌رفتیم بهمنشأ آن می‌رسیدیم می‌دیدیم احساسات و این گونه مسائل بوده که به این شکل درآمده، بروز و ظهورش این طور بود. البته خب در آن طرف بعضی بودند بعضی از مخدرات که سفت و محکم در مبانی خودشان ایستاده بودند و می‌گفتند این و لا غیر تمام شد و هر چه می‌خواهد بشود بشود.

ولی کلام امیرالمؤمنین که در *نهج البلاغه* می‌فرماید و اما عائشی فقد ادرکها ضعف رأی النساء[1] **عایشه ضعف اندیشه و تفکری که در زنان وجود دارد، او هم به آن مبتلا شد این به این نقطه برمی‌گردد یعنی به نقطه‌ای است که احساسات در شخص به یک حدی است که آن ملاکها و آن خصوصیاتی را که خود او این ملاکها را قبول کرده و خود او با عقل نظری خودش این مطالب را پذیرفته ولی در مقام عمل همه‌اینها را کنار می‌گذارد همه اینها را فراموش می‌کند و به اینها توجهی نمی‌کند و کار را به آن جا می‌کشاند که شروع می‌کنند به نامه دادن و این طرف و آن طرف و مردم را دعوت کردن. من عایشة زوجی رسول اللَه و ام المؤمنین الی فلان و فلان، زوجه رسول خدا و ام المؤمنین، مادر مؤمنین به فلان شخص و فلان کس.**

این افراد بدبخت و بیچاره هم تا اسم عایشه و ام المؤمنین آمده، می‌گویند هان! حتما یک خبری است

---

[1] ۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ٤٨ (با مقداری اختلاف).

حتما یک خبری است! بعضی از اینها گول می‌خورند خب نمی‌د انند مطلب دستشان نیست اینهایی که آمدند در جنگ جمل اینها تقریبا می‌شود گفت نود درصدشان اصلا از جریانات اطلاع نداشتند و خلیفه بودن را یک مسأله عادی می‌دیدند، خب یکی آمده انتخابش کردند مثل این که الان رئیس جمهور انتخاب می‌کنند مثل این که الان یکی را وکیلی می‌کنند یکی را نماینده می‌کنند یکی را وزیر می‌کنند یکی را چکار می‌کنند این هم همان است دیگر. مردم جمع شدند آمدند علی را خلیفه کردند ولی ام المؤمنین مطلب دیگری است! نه! نمی‌شود! ام المؤمنین را نمی‌شود! علی پایین تر از ام‌المؤمنین است! او مادر همه مؤمنین است زن پیغمبر بوده حریم رسول خدا فعلا باید در او لحاظ بشود با پیغمبر بوده سالها از کلمات پیغمبر استفاده می‌کرده چقدر پیغمبر صحبت کرده و او بیشتر می‌داند و حتما بیشتر اطلاع دارد

این مردم الاغ و انعام کالانعام تا این نامه عایشه را می‌دیدند، یا علی این شمشیر را بکش راه بیفت! بدبخت زن و بچه را همه را ول می‌کرد دنبال کی؟ دنبال عایشه. یک چند نفری بودند این جا که نه! آنها نخاله بودند آنها ناقلا بودند طلحه و زبیر و یک عده‌ای که آتش بیار و ببر معرکه بودند اینها ناقلاهای مسئله بودند و می‌دانستند این قضیه را، اطلاع داشتند نسبت به این ولی بقیه چه می‌دانستند؟ بقیه خبری از این چیزها نداشتند و همیشه هم از این اوضاع بوده یعنی بدون این که فکر کند، حالا این شخصی که ام المؤمنین است خب باشد، خب باشد ام المؤمنین، بلند شوند بروند دنبال او؟

در جنگ جمل یکی از افرادی که در لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام بود دچار شبهه شد خب دید که آن طرف عایشه است طلحه است زبیر است اینها همه از اصحاب رسول خدا بودند همه‌اینها افرادی بودند که پشت سر پیغمبر صف اول نماز می‌خواندند در جنگ احد از آن هشت نفری که باقی ماندند دو نفر از آنها طلحه و زبیر بودند یعنی وقتی که همه فرار کردند و آمدند و فریاد زدند که کار محمد تمام شد کار محمد تمام شد هشت نفر باقی مانده بودند ابودجانه انصاری بود امیرالمؤمنین علیه السلام بود که همراه پیغمبر بود دو تای دیگر که بودند یکی طلحه و زبیر بود این طور اینها مقاوم بودند اینها را مردم می‌دیدند دیگر، کور که نبودند. خب می‌بیند الان ...

و این مسئله خیلی مهم است برای ما، خطر این جا است که انسان احساسات خودش را به این گونه مسائل نسپرد. شما خیال کردید شیطان وقتی که می‌آید همین طوری با آب خوردن و شربت می‌آید؟ نه آقا! هزار و یک شبکه و دام دارد. شیطان یک دفعه به صورت یک فردی می‌آید که ابدا شما احتمال نمی‌دهید این خطا کرده باشد. احتمال نمی‌دهید در عمرش پا روی یک مورچه گذاشته باشد. احتمال نمی‌دهید! همان را می‌آورد وسط علم می‌کند. خب کی بایستد؟ این جا است که خود افراد در ارتباط با راهشان باید همه محک زده بشوند و همه مطلب را بفهمند.

یکی از این اصحاب امیرالمؤمنین دچار شک می‌شود، می‌گوید این طرف علی است خب بسیار خب این خلیفه است و محفوظ دیگر، جایش محفوظ آن طرف عایشه زن پیغمبر آمده زن پیغمبر آقا شوخی نیست انسان بیاید نگاه کند زن یک شخصی، زن رسول خدا آمده و دارد نسبت به یک مسئله دادخواهی می‌کند. یکی نبود به این عایشه بگوید آخر زنیکه عثمان را کشتند که کشتند این جنگ راه‌انداختن یعنی چه؟ عثمان را چند نفر کشتند؟ اولا عثمان را ده نفر بیست نفر صد نفر، خب بیست نفر کشتند دیگر، آنهایی که بالاخره شمشیر را زدند، نباید که آنها را کشت، باید دیه گرفت از آنها. وقتی بیست نفر یک نفر را می‌کشندکه نباید انسان آنها را بکشد اگر انسان بخواهد بیست نفررا بکشد به اندازه بیست نفر باید دیه به اولیای مقتول بپردازند، خب این. وانگهی آن بیست نفر آن جا هستند زورت می‌رسد برو آنها را بکش. فوقش دلت خیلی برای عثمان و رسول خدا و دین شوهرت سوخته بلند شو برو آن هفت هشت نفر را بگیر و بکش دیگر، زورت نمی‌رسد چرا داری مردم را می‌کشی؟ حالا چون آن چند نفر فرض کن یکی از آنها مالک اشتر یکی از آنها فرض کن کسی دیگر، این چند نفر که آمدند کشتند زورت نمی‌رسد خب زورت نمی‌رسد چرا می‌خواهی بقیه کشته شوند؟ بلند شو برو بکش. تیر بزن به آنها، اگر تکلیفت را می‌دانی خب بلند شو برو آنها را قصاص کن دیگر، ولی خب علی کل حال خیلی مسئله جای صحبت دارد یعنی هر جایش را دست بگذاری ایراد است.

خب یکی نیست به این بگوید اصلا به تو چه مربوط است؟ تو بنشین در خانه، پیغمبر گفته بلند شو بیا چیز کن؟ این کار را باید به عهده مردها بگذاری، تو چکاره هستی؟ تو چکاره عثمانی؟ تو وارث عثمانی؟ تو دختر عثمانی؟ تو ولی خون عثمانی؟ تو کی هستی این وسط؟ تو که دشمن عثمان بودی! نه! حالا ۲۵ سال صدایش درنیامده حالا همین که عثمان را کشتند دینداری او گل کرده! دفاع از اسلام و خدا و احکام شرعیش شکفته شده! این ۲۵ سال انگار مرده بوده ایشان، تازه زنده شده! اینها همه مسائلی است که خب پیش می‌آید.

حالا یک نفر در لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام دچار شک می‌شود از این طرف این را می‌بیند از آن طرف اینها را می‌بیند خب شک است دیگر، شک که دیگر دست انسان نیست شک برای انسان پیدا می‌شود خب انسان چکار کند دیگر؟ می‌گوید تا این شک برای من پیدا شد خدا هم آمد نجاتش داد فورا با این تفکر شک من برطرف شد، نگاه کردم دیدم در لشگر امیرالمؤمنین زنی وجود ندارد فرمانده لشگرامیرالمؤمنین است و آن طرف هم خب مالک اشتر و اینها هستند دیگر ولی آن طرف رهبر و لیدر آنها زن است، عایشه است. رهبریت یک لشگر را این مخدره به عهده گرفته، که این رهبر شده ژنرال شده در این ارتش، آمده و تیر و تفنگ خواسته بکشد! تا این مسئله برایم پیش آمد یادم افتاد از کلام رسول خدا که فرمود لن یفلح قومٌ ذلت

امرهم امرأی[1] رستگار نخواهد شد قومی‌که زمام کار خودرا به زن بسپرد تا این مسئله برای من حاصل شد فهمیدم حق با علی است شکم برطرف شد و بعد خب مشخص شد که مطلب به چه نحو بوده و چه افتضاحاتی مسئله به وجود آورد.

خب ببینید رسول خدا که دشمنی ندارد. رسول خداهم بر مرد آمده است هم بر زن آمده است در آیه شریفه دارد که ما تو را به کافه مردم فرستادیم، همه‌آنها کلمات رسول خدااین مسئله را می‌رساند در جنگ همین رسول خدا می‌فرماید مرد باید بجنگد و زن باید در منزل بنشیند و امور منزل را [به عهده بگیرد] پس بنابراین چرا کار را بر عکس نکرده؟ این جا که طرف زن را گرفته. زن باید در منزل بنشیند. بله برای مداوا و امور بعد از جنگ، زن می‌تواند بیاید مداوا کند پانسمان کند نمیدانم کمک کند زخمیها را چکار کند، اینها اشکال ندارد. در جنگها که می‌رفتند زنها می‌آمدند و خب مردها نمی‌توانستند یا مرد در حال جنگ بود، فرض کنید که یک زخمی‌افتاده، خب در آن طرف جبهه مردها می‌جنگند این طرف زنها می‌آمدند زخمیها را برمی‌داشتند می‌بردند پانسمان می‌کردند چه می‌کردند اینها مجاز است. اینها اشکال ندارد. یا این که اگر مردها از نقطه‌نظر جنگ برای دفاع کافی نباشند و مملکت اسلام در خطر باشد بر زن واجب است که او هم دوشادوش مردها بیاید و بجنگد، در آنجا.

ببینداسلام نیامده زن را کنار بگذارد تازهآمده به او احترام گذاشته، گفته نمی‌خواهد بجنگی، در جایی که در خطر است شما هم بیا ولی اول این مسئله را به مردها بسپرید. مردها این مهم را انجام بدهند اگر کم آوردند خب بسیار خب حالا زن بیاید انجام بدهد. این قضیه خب جایگاه خودش را نشان میدهد. اما صحبت در این جا است که در جنبه عمومی‌و به طور کلی در آن نظماجتماعی و مدیریت اجتماعی اگر امر دائر بشود در یک مقطع بین مدیریت مرد یا مدیریت زن، مدیریت مرد به لحاظ همان جهاتی که عرض شد تقدم دارد و در اموری که مربوط به زنان است، اسلام در آنجا مسئله را به زن سپرده. زن باید بیاید دخالت کند. در شهاداتی که مربوط به زن است و مرد در آن جا ناتوان است خب زن باید بیاید شهادت بدهد. در شهاداتی که در سایر موارد هم هست فرض کنید که قتلی اتفاق افتاده شهادت راجع به یک غصبی شده غصب حقی شده منزلی را گرفتند مالی را بردند زن در این جا طبق نصّ قرآن، شهادت دو زن با شهات یک مرد برابری می‌کند، فرجل و امرءتان یک مرد و دو زن چرا؟

آیه دلیلش را می‌فرماید أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ اگر یک زن آمد از نقطه‌نظر

---

[1] تحف العقول، ص ۳۵: و قال صلی الله علیه و آله و سلم: لن یفلحَ قومٌ أسندوا أمرَهم إلی امرأة. عمدة عیون صحاح الأخبار، ص ٤٥٥: قال: لن یفلَح قومٌ ولَّوا أمرهم امراةً.

اداءشهادت به تردید و سردرگمی‌افتاد و نتوانست آن طور که باید مطلب را شهادت بدهد دیگری به او یادآوری کند و متذکر بشود و خصوصیات آن را بیان کند.

بعضی از آقایانی که آمدند راجع به این قضیه کتاب نوشتند در کتاب این معنای تظلّ را معنای نسیان گرفتند. گفتند چون زن در منزل است و زیاد کار می‌کند لذا فراموشی برای او بیش از مرد پیدا می‌شود! اگر فراموش کرد آن یکی بیاید ...! اولا ظلالت به معنای نسیان نیست وخداهم زبون داشت بگوید ان نسی. دوما این که کار کردن زن در منزل که این موجب نسیان نیست برای او. کدام کار کردن در منزل؟ مرد که بیشتر بیرون کار می‌کند و باید بیشتر در معرض نسیان قرار بگیرد این ثانیا. ثالثا اصلا کی گفته حافظه‌زن کمتر از مرد است؟ خیلی از زنها حافظه‌شان از مرد بیشتر است و بسیار مطلب را هم دقیقتر در ذهن می‌سپارند و از این نقطه‌نظر ما نمی‌توانیم بگوییم که مرد بر زن ترجیح دارد! نه! یا مساوی هستند یا این که بعضی‌ها بگویند که زن نسبت به مرد حافظه بیشتری دارد آن هم یک مطلب دیگری است. علی کل حال این به بحث ما ارتباطی ندارد. تظل یعنی گمراه بشود یعنی این که یک نفر گمراه بشود گمراهی از کجا پیدا بشود؟ گمراهی همین است دیگر.

در یک مسئله، بیان و دریافت یک مطلب در بسیاری از موارد به احساسات مربوط می‌شود یعنی احساسات در یک قضیه از دریافت صحیح مطلب جلوگیری می‌کند و آن غلبه‌احساسات نمی‌گذارد که این مسئله آن طوری که باید و شاید دریافته بشود. بنده که خود سالیان متمادی با این گونه مسائل در ارتباط بودم اعتراف می‌کنم که دقیقا این آیه شریفه مطابق با واقع است و در بسیاری از موارد خود بنده مواجه بودم با بیان مسائلی که وقتی که تحقیق می‌کردم می‌دیدم به شکل دیگری است. خب ما نمی‌توانیم این را یک عیب به حساب بیاوریم یعنی از این طرف که خداوند این احساسات را در زن برای ترتیب امور و تنظیم خانواده و حتی نه تنها مسئله به بچه برمی‌گردد حتی به شوهر هم برمی‌گردد واقعا اگر یک زن بخواهد همان روحیه شوهر را داشته باشد این زندگی روی پایش بند نمی‌شود اگر یک زن بخواهد با همان روحیه‌ی شوهر و روحیه مردانگی [برخورد کند] یا مرد باید بیاید زن بشود یعنی از آن روحیه‌اش دست بردارد و خود را به شکل و شمایل یک زن دربیاورد، این دیگر اختیارش با هر کسی که دلش متمایل به این مطلب است، اختیارش با خودش است ولی اگر این طور نیست و او روحیه خاصی را دارد چه عاملی باید آن لطافت و ظرافت و لطف را در منزل استمرار ببخشد؟ آن لطافت زن است زن با آن روح و نفس لطیفش می‌آید و مرد را در محیط منزل منزلی می‌کند و آن نحوه برخوردی که مرد در خارج [در] ارتباط با افراد دارد آن روحیه وقتی که می‌آید در منزل، با آن روحیه اگر بخواهد بیاید در منزل زندگی دوام پیدا نمی‌کند، با آن کیفیتی که در بازار دارد با افراد صحبت می‌کند با همان اگر بخواهد بیاید در منزل، زندگی دوام پیدا نمی‌کند. با آن کیفیتی که بیرون دارد امر و نهی می‌کند اگر همان حالت را بخواهد بیاید خب این زندگی مشکل است.

همین که مرد می‌آید در منزل زن با آن طرفند و لطافت ظرافتی که نفس او زن دارد روحیه مرد را می‌چرخاند و با محیط منزل مساوی می‌کند یکرنگ می‌کند این وظیفه وظیفه زن است، نه تنها نسبت به بچه ها که باید آن لطافت و ظرافت و رحمتی را که لازمه برخورد با طفل و برخورد با بچه است زن اعمال کند نسبت به مرد و همسر او همین طور خواهد بود، تفاوتی نمی‌کند، این مسئله کمی‌نیست واقعا مسأله‌کمی‌نیست یعنی اگر خدا می‌خواست در این جهت هر دو را یکسان قرار بدهد خب نظام پاشیده می‌شد یعنی یا هر دو در یک مرتبه از آن برخورد در مرتبه‌رجولیت خب تمام بچه ها از بین می‌رفتند همه بچه ها روحیه خودشان را از دست می‌د هندافسرده می‌شوند دلسرد می‌شوند پژمرده می‌شوند آن روح و نفس لطیف و معصوم آنها با این برخوردها آلوده می‌شود و از بین می‌رود و شکسته می‌شود.

و اگر مرد می‌آمد مانند زن در این مرتبه‌ی احساسات قرار می‌گرفت خب خارج را چکار کند؟ مرتبه بیرون را چکار کند؟ مسائل دیگر را چکار کند؟ بله؟ آن برخورد دیگر را چکار کند؟ میدان جنگ را چه کار کند؟ در میدان جنگ که نمی‌شود این طور برخورد کرد. در امر و نهی اداری و با زیردستها و با کارکنان که نمی‌شود این طوری برخورد کرد! التفات کردید! این جااست که خدای متعال آمده و این ا ختلاف را ایجاد کرده است حالا چه این اختلاف در زن باشد خب زن می‌شود مرد یا این اختلاف در مرد باشد و مرد مرد است و جای خودش و عرض شد هیچ ارتباطی هم با مسأله‌مراتب کمالی ندارند همه در جای خودشان محفوظ هستند یعنی مرد در جای خودش و زن در جای خودش و اینها بر حسب اطاعت و رعایت به همان مرتبه می‌رسند.

یکدفعه می‌بینی آن مردی که در این جا بود یکدفعه متوجه می‌شود زنش رفته به کمال رسیده و او اندر خم یک کوچه هنوز گرفتار است یا این که به عکس، زن می‌بیند مرد رفته به کمال رسیده و این با مسائل در دنیا خودش را سرگرم کرده و همان طور در همان مرتبه متوقف شده. هیچ مسائل کمالی ارتباطی به اختلاف درجه بین زن و مرد از نقطه نظر عقل عملی و از نقطه‌نظر مسائل خارجی ندارد. این هم مطلب روشن است. پس بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید نواقص العقول یعنی عقل عملی آنها، آن عقلی که دارند انجام می‌دهند با او در خارج، این نسبت به عقل مرد ضعیف‌تر است و این یک واقعیت است. واقعیت را که انسان نمی‌تواند انکار کند این یک واقعیت خارجی است.

در بسیاری از مواردی که توفیقاتی از افراد گرفته می‌شود به واسطه زنهایشان است بسیاری از موارد البته آن زنهایی که خب آنها در راه دیگری هستند و مسائل را جور دیگری ارزیابی می‌کنند مطالب را جور دیگری ارزیابی می‌کنند. بسیاری از زنها از این که شوهرانشان در مجالس شرکت می‌کنند ناراحت هستند حالا به جای این مجالس اگر شوهرت جای دیگر می‌رفت خوشحال بودی؟ آمده در مجلس شرکت کرده مجلس ذکری

شرکت کرده دعایی می‌خواند بعد هم بلند می‌شود می‌رود سر زندگیش دیگر، التفات می‌کنید! این که خدمت شما عرض می‌کنم من در جریان هستم از این نظر عرض می‌کنم. اگر مرد او با او برود هزار تا جا، سینما و این طرف و کنار دریا و دیدن زنهای برهنه و مردان و اینها، هیچ اشکال ندارد اما اگر مردش بلند شود یک ساعت برود در مجلس ذکر یا دو ساعت برود یا در یک مجلس روضه فلان کند، این آسمان بر سرش خراب شده که چرا بلند شده رفته؟ اگر بلند شود مرد او با هزار تا افراد منحرف قاچاقچی معتاد اهل شرب و هزار تا مسائل بی بند و باری ارتباط داشته باشد مسئله‌ای نیست اما با دو نفر رفیقی که بگیرند و بنشینند و دو تا حرف خدا بزنند این انگار کوه بر سرش خراب می‌شود، اینها همان غلبه احساسات است، غلبه احساسات. اما از آن طرف هم هست از آن طرف هم هست. زنهایی که اینها مطلب را دریافتند مسئله را فهمیدند و به مطلب رسیدند و برای پیاده کردن آن برای خودشان و برای فامیل و شوهرشان و بچه هایشان از هیچ کوششی فروگذار نیستند. خداوند به ایشان توفیق داده است.

این مفاد مفاد کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است و البته از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که قانون کلی نیست، قانون کلی. همان طوری که در هر جاییتبصره می‌خورد در خلقت هم باز در آن جا تبصره وجود دارد فرض کنید که زنی هست از نقطه‌نظر عقل و درایت و رعایت مسائل بسیار از مردش هم قویتر است بنده خودم هم دیدم، افرادی دیدم. زن و شوهری هستند زن هم بهتر می‌فهمد و هم بهتر اعمال می‌کند و هم بهتر تنظیم می‌کند و اصلا مرد او قدرت ندارد اصلا از خودش اراده ندارد حالا بگوییم این زن عقلش از مردش کمتر است؟ نه! عقلش صد برابر مردش هم هست این این طور نیست که در هر جایی. کلام امیرالمؤمنین ناظر بر اکثریت است یعنی آن چه که اکثریت در عالم خلقت بر آن پایه بنا شده مطلب از این قرار است و خب شواهدی بر این قضیه هم بسیار است.

حال بپردازیم به این قضیه، به مطلب حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها، ساعت تقریبا یازده و نیم است یا گذشته حالا یک چند چیزی، هم زیاد صحبت کردیم که همه مخدرات خسته شدند و هم این که دیگر شما خیلی به ما لطف دارید و ... خب حالا یک چند دقیقه عرض می‌کنیم اگر مطلب کافی‌و وافی بود که در همین ده دقیقه یک ربعتمام می‌کنیم و الا انشاءاللّه موکول می‌کنیم به جلسه‌آینده. مطلبی را که یکی از مخدرات در اینجاتذکر دادند ایشان در این جا اظهار داشتند که پنج ماه این جلسه انجام نشده، جلسه پیش ۲۴ جمادی الاول بود، درست پنج ماه پیش، یا در ما طلب نمی‌بیند یا اینکه ...! بنده در قصور خودم مسئله دارم و نسبت به کاستی و کوتاهی خودم، الحمدلله رفقا و دوستان همه طالب هستند و همه مشتاق و از نحوه برخورد و اقدام و حال و هوای مجلس هم این مسئله مشهود است. نخیر! اگر مطلبی هست به قصور خود بنده برمی‌گردد و انشاءاللّه امیدواریم که در مستقبل با توفیق خداوند در هر ماهی این قضیهو این مجلس منعقد بشود.

راجع به مطلب حضرت زهرا سلام اللَه علیها همان طوری که عرض شد مسئله خیلی چون بالا است، پیچیده است. اصل مسئله پیچیده نیست ولی چون این یک مطلبی است که یک مقداری یا بیش از یک مقداری، بیش از تأمل و تفکر، ادراک قلبی و ادراک وجدانی را می‌طلبد و کسانی که نسبت به مطالبی که عرض می‌کنم از نقطه‌نظر شهود و از نقطه نظر وجدان و به فعلیت رسیدن، هنوز راهی در پیش دارند باز بنده نمی‌توانم اطمینان بدهم که کاملا این مطلب روشن شده باشد. ولی تاجایی که می‌شود مسئله را نزدیک کرد و مطلب را بیان کرد خدمت دوستان عرض کنم‌مسأله حضرت زهرا سلام اللَه علیها، اشکالی که شده این است که آیا حضرت معصوم بودند یا نبودند؟ خب قطعا حضرت معصوم بودند و یکی از چهارده معصوم هستند و بالاتر از این پس از سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین علیه السلام، از تمام ائمه ظرفیت حضرت زهرا بالاتر بوده است و تمام ائمه علیهم السلام موقعیت و فیض خودشان را از مادرشان می‌گیرند، دیگر بالاتر از این؟ یعنی امام زمان علیه السلام که الان تمام دائره وجود به وجود آن حضرت قائم است و واسطه فیض بین پروردگار و بین همه عوالم وجود است نه فقط کره‌زمین و آسمان و کهکشان، نه آنها که به اندازه بال پشه‌ای در قبال آسمان بیکران عوالم غیب ارزشی ندارد. تمام عالم وجود، جبرائیل میکائیل ملائکه، همه اینها [وجود خودشان ر ا] از وجود امام زمان دارند اگر وجود امام زمان نباشد تمام عالم وجود عدم است. این چراغها الان فرض کنید که در اینجا روشن است نور هم از بیرون در این جا دارد می‌تابد شما یک مرتبه چراغها را خاموش کنید یک پرده سیاه هم در این جا بیاندازید، می‌شود ظلمت محض، تمام شد، یکدفعه می‌شود ظلمت. همین قضیه نسبت به امام زمان و فیضی است که در عالم وجود به همه وجودات دارد داده می‌شود، یک لحظه عنایت امام زمان نباشد ما سوی اللَه را عدم می‌گیرد یعنی دیگر نه از جبرئیل خبری هستو نه میکائیل و نه ملائکه و نه عالم برزخ و ملکوت و هیچی، تمام، حالا عالم ماده و اینها که همان اول رفته، بقیه هم دیگر به طبع این مسئله، تمام حیثیات وجودشان را از دست میدهند.

همین امام زمان، این اراده و قوت و قدرتی را که دارد این مربوط به حضرت زهرا است یعنی آن نفس است که دارد در فرزندش کار انجام می‌دهد و بروز و ظهورش دارد به این کیفیت در خارج تحقق پیدا می‌کند این شخصیت حضرت زهرا است.

حضرت زهرا جزو چهارده معصوم و جزو پنج تن است آیه شریفه راجع به پنج تن آمده است که البته چهارده معصوم داخل در این قضیه هستند و جدا نیستند منتهی خب چون در آن جا آن وقت پنج تن بودند آیه نسبت به پنج تن آمده است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا اراده و مشیت قاهره الهی تعلق گرفته است تا این که هر گونه رجس و هر گونه پلیدی را از وجود شما پنج تن و اولاد شما، اولاد امام نه غیر امام، اولاد امام یعنی امام سجاد امام باقر علیه السلام امام صادق موسی بن جعفر امام رضا امام

جواد امام هادی و امام عسگری و حضرت بقیة اللَه، در این پنج تا و اینها مشیت الهی تعلق گرفته است بر این که هرگونه کمی‌و کاستی و پلیدی و زشتی و قبح و کثرت را از وجود شما بزداید و شما را به مقام طهارت مطلقه دربیاورد این راجع به پنج تن [است] که حضرت زهرا جزو این سلسله است.

خب با توجه به این قضیه آیا این عمل حضرت زهرا نسبت به امیرالمؤمنین کاستی نبوده؟ نقص نبوده؟ آیا کمال بوده؟ اگر کمال بوده چرا امیرالمؤمنین ایراد می‌گیرد؟ چرا امیرالمؤمنین او را آرام می‌کند؟ چرا امیرالمؤمنین از بعضی از کارهای او جلوگیری می‌کند؟ خب حضرت می‌خواستند نفرین کنند، نفرین کنند تمام بساط اینها برچیده بشود! چرا حضرت به سلمان می‌گوید برو جلوی او را بگیر و نگذار نفرین کند؟ در حالتی که حضرت اگر این کار را انجام می‌داد خدا برآورده می‌کرد شکی در این مسئله نیست.

به نحو اجمال باید عرض کنم که مراتب متفاوت است عصمت گاهی اوقات عصمت در مرتبه ظاهر است یعنی یک شخص در مرتبه‌ظاهر گناهی را انجام نمی‌دهد ولی در باطن خودش گناه انجام می‌دهد من باب مثال ممکن است یک فرد در ذهن خودش از انجام یک گناهی ابا نداشته باشد و آنگناه را در ذهن خودش مجسم کند ولی در عالم خارج وقتی پای مسئله در پیش می‌آید می‌ترسد و عقب می‌کشد یعنی نمی‌خواهد این قضیه در خارج اتفاق بیافتد در عالم ذهن چه بسا ممکن است یک فردی نسبت به خوردن بعضی از چیزها علاقه نشان بدهد حالا فرض کنید که قبلا مبتلا بوده، فرض کنید که‌یک شیء یک چیزی حالا دیگر کنار گذاشته خب گاهی اوقات خاطره‌اش برای او می‌آید دوباره این مسئله برای او زنده می‌شود اما فرض کنید که این توبه می‌کند و دیگر دست برمی‌دارد و واقعا هم توبه می‌کند اما وقتی که در خارج به این قضیه می‌رسد می‌بیند نه! توبه کرده و نمی‌تواند اقدام کند، نسبت به انجام آن قضیه خودداری می‌کند. این در مقام ظاهر خودش را گرفته یعنی این گناه در ظاهر از او سر نمی‌زند یا یک عمل خلافی خب بدش نمی‌آید انجام بدهد در فکرش، ایرادی نمی‌بیند ولی همین که می‌خواهد این عمل در خارج انجام بگیرد، نه! ترس از خدا می‌آید واو را کنار می‌زند و نمی‌گذارد اقدام کند این یک مرتبه که این را می‌گویند عصمت در فعل.

روی این قضیه انبیاءباید عصمت در فعل داشته باشند یعنی آن چه که از آنها سر می‌زند در خارج نباید بر خلاف رضای الهی باشد نباید حرام باشد عمل انبیاء در خارج نباید این عمل عمل خلاف باشد و معصیت باشد اما در عالم نفس و در عالم ذهن آیا انبیاء خلاف نمی‌کنند؟ نه! شاید آنها اشتباه کنند. مثال داستان حضرت داوود علیه السلام. در جریان حضرت داوود دو نفر آمدند در محراب نسبت به یک برنامه [و] جریانی شکایت کردند این گفت که [برادر] من ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم [برادر من] این قدر ظالم است که یک گوسفند را هم به ما نمی‌تواند ببیند، حضرت داوود گفت نه! این برادر تو ظالم است فقد ظلمک بسؤال نعجتک علی نعاجک، یک گوسفند که حق تو است. لعل این که این صد تا گوسفند داشته! یک مرتبه حضرت داوود

متوجه می‌شود عجب قضاوتی کرده! این چه قضاوتی است؟ خب اگر این صد تا گوسفند داشته این هم هیچی نداشته، خب این که بیخود حرف نزده، حالا چون این ۹۹ تا دارد مثل این حرفها که امروزیها می‌زنند چون یک شخصی زیاد دارد پس باید به او بدهد، همین حرف کمونیستها، نه! لعل این که همه اینها مال او است حالا خودش می‌خواهد بدهد یک حرف دیگر است اما نه این که مال او است. حضرت داوود متوجه این اشتباه میشود فظن داوود انما فتّناه داوود متوجه شد که ما او را امتحان کردیم، یکدفعه دید این دو نفر نیستند غیبشان زد، کجا بودید شما؟ شما از کجا آمدید؟ غیبتان زد.

متوجه شد اینها ملک بودند [که] به صورت انسان آمدند تا به او بگویند خیلی کار داری خیال نکن که به مطلب رسیدی. من این طور احتمال می‌دهم شاید در نفس حضرت داوود چیزی گذشته بوده، چون حضرت داوود عمل به باطن می‌کرد یعنی در مقام قضاوت در میان انبیاءحضرت داوود معروف بود وقتی که دو نفر می‌آمدند پیش او، شاهد نمی‌خواست می‌گفت حق با تو است تو هم بر باطل هستی و باید بدهی. دیگر شاهد و دعوا و بینه و قرینه واین حرفها نبود در کارش و همه هم‌می‌دانستند و همه هم می‌دانستند که حضرت داوود خلاصه نگاه به طرف می‌کند می‌گوید که حق با این است یا این بیخود ادعا می‌کند. شاید من این طور خیال می‌کنم که حضرت داوود در نفسش به این مسئله فکر می‌کرد که من الان به یک طهارت سرّی رسیدم، به واسطه طهارت سرّ حقایق همه بر من مکشوف است نقطه جهلی در سرّ و ضمیر من وجود ندارد خدا خواسته بگوید که نه! تو که قضاوت می‌کنی همه مطلب نیست، خیلی هنوز کار داری تا بتوانی به آن قضاوتهایی که در پیچاپیچ و عمق‌های نهفته دل وجود دارد بخواهی به او برسی به او کار داری حالا در میان مردم قضاوت کردی، این پدر این را کشته بدون دلیل می‌گویی قاتل این است بروید اعدامش کنید، هر چه طرف جزعو فزع می‌کند داد و بیداد، ای خدای پیغمبر، کو شاهدی؟ کو چیزی؟ حضرت می‌گوید بروید اعدامش کنید می‌گوید خیلی می‌خواهی چیز کنی می‌روند زمین را می‌شکافند یک خنجر در می‌آید خنجر می‌آید شهادت می‌دهد که من به توسط این، پدر این را به قتل رساندم. خب حضرت به این کیفیت بود دیگر. وقتی یکدفعه دو دفعه سه دفعه این کار را بکند خب مردم می‌فهمند نه! این اصلا کارشاین است نیاز به قرینه ندارد نیاز به بینه ندارد نیاز به حجت ندارد.

حضرت داوود آمد در دلش چیزی پیدا شد مثل این که دیگر کارمان تمام است، ببینید! هر چه به نظر می‌آید در خارج انجام می‌شود. خدا می‌گوید نه! هنوز کار داری دوتا ملائکه را به صورت انسان فرستاد اقامه دعوی کنند، اشتباه کرد. گفت نه! حق با این است یک گوسفند دیگر مال این است تو بیخود می‌کنی تو نمی‌توانی از این بگیری، تا گفت نمی‌توانی از این بگیری این دو تا غیبشان زد، دید عجب! نشست با خودش فکر کرد، من اصلا از اینها سوال نکردم سوال نکردم که شاید این به جای ۹۹ تا صد تا داشته باشد، همین طوری

آمدم قضاوت کردم که تو ۹۹ تا داری این یکی مال این است دیگر، فخرّ راکعا و اناب افتاد [به] سجده و استغفار کرد این خرّ راکعا و اناب برمی‌گردد به آن چیزهای قبل، به آن خاطرات، به آن چه را که در ذهن خب گاهی ممکن است خلجان کند. خب این یک مرتبه از چیست؟ از عصمت است. یعنی این اشتباهی که حضرت داوود کرد این اشتباه در عالم مثال است اما اگر در خارج این قضیه می‌خواست اتفاق بیافتد چون پیغمبر هست اشتباه نمی‌کند. این را می‌گویند عصمت در فعل.

انبیاء عصمت فعلی دارند یعنی در مقام فعل و خارج معصوم هستند اما آنها در مقام باطن و سرّ و ضمیر ممکن است معصوم نباشند، به آن طهارت مطلقه نرسیده باشند به آن مرتبه بدون رنگی و صفای محض و هیچ گونه جنبه ورود احساسات و تخیلات و اوهام، هیچکدام اینها نداشته باشند اینها نرسیدند. آیه شریفه نسبت به حضرت زهرا این طهارت را می‌خواهد اثبات کند که من، که خدای شما هستم اراده کرده ام که شما را به مرتبه طهارت مطلقه برسانم یعنی در آن جایی که دیگر هیچ نکته ای و ضعفی وجود ندارد و عصمت در تمام مراتب طولی خودش، همه در آن جا حاکم است. عصمت ضمیر و سرّ در آن جا هست. حضرت زهرا به این جا برسد. خب این مسئله نسبت به حضرت زهرا آیه شریفه دارد که اراده خدا نسبت به این قضیه تعلق می‌گیرد. اما آیا در این آیه هست که حضرت زهرا در همان موقع به این مرتبه عصمت تام رسیدند یا این که رسیدن به این عصمت تامه کار می‌خواهد؟ فعالیت می‌خواهد؟ تلاش می‌خواهد؟

شما خیال می‌کنید پیامبر همین طوری به آن مرتبه رسیده؟ صبح از سرجایش بلند شده به پیغمبری رسیده؟ یا امیرالمؤمنین که به این مرتبه عصمت رسیده همین طوری صبح از تشک پرقو بلند شده و شده امیرالمؤمنین؟ این کیفیت؟ یا حضرت زهرا همین طور؟ بابای اینها کف دستشان داده شد تا این که اینها به همین جا رسیدند! یا امام حسن یا امام حسین؟ وقتی که پیغمبر را آمدند این بچه‌ها و این مردم شروع کردند سنگ زدن و چکار کردن و [پیامبر] فرار کرد، از پیشانی و پای پیغمبر داشت همین طور خون می‌آمد، حضرت آمدند بالای کوههای مکه آن جا پر از کوه است دیگر آن جا هم ول نکردند که امیرالمؤمنین و خدیجه که حضرت خدیجه آمده بود و جلوی پیغمبر ایستاده بود و سنگها به حضرت خدیجه داشت می‌خورد! ببینید چه زنی بود؟ که به پیغمبر سنگ نخورد سنگ می‌خورد در سرش، سنگ می‌خورد در کمرش، سنگ می‌خورد ... امیرالمؤمنین هم بچه‌هایی که این الواطها آنها را تربیت کرده بودند دنبال می‌کرد آن هم سنگ به اینها می‌زد و آنها را پراکنده می‌کرد، حضرت آن موقع ده دوازده سالشان بود یک بچه‌ی ده دوازده ساله بود. همان جا حضرت نشسته بود و از شدت بیحالی رمقش رفته بود

جبرئیل آمد و گفت خدا سلام می‌رساند و گفت که ما تمام قوای عالم وجود را در اختیار تو قرار دادیم صاعقه را در اختیار تو قرار دادیم رعدو برق را در اختیار تو قرار دادیم زلزله را در اختیار تو قرار دادیم باد را

در اختیار تو قرار دادیم، اشاره بکنی باد آمده همه اینها را به هوا پرتاب کرده، تو اشاره بکن اصلا زلزله می‌آید مکه را می‌برد به زمین، صافش می‌کند. تو اشاره بکن ...! آن جا دروغ هم که نگفت دیگر، جبرائیل می‌گوید خدا گفته ما این کار را می‌کنیم آنجا پیغمبر فرمود من از نفرین کردن چه فایده ای می‌برم؟ حال که قرار است ببینید عجیب است ها! همین ما در قرآن می‌شنویم إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ به به چه مقامی! خوش به سعادت ایشان! ای کاش ما هم جای آنها بودیم یک‌فحش ما نمی‌توانیم بشنویم می‌گوییم ای کاش ما جای آنها بودیم، تمام اینها را جبرئیل گفت آمدیم برای شما قرار دادیم، همه را پیغمبر گفت وقتی این زبان بخواهد بگردد چرا به دعا نگردد؟ اصلا چه عظمتی است؟ واقعا چه عظمتی است؟

خب من وقتی بخواهم نفرین کنم خب دعا کنم این که بهتر است. و این را ما باید یاد بگیریم؟ به دشمن خودمان هم دعا کنیم، چرا؟ چون خدا دست او را هم بگیرد، حالا غفلتی او را گرفته جهالتی گرفته، به ما بدی کرده بدی کرده که کرده، من در همین سفر قبل که سفر عمره مشرف بودم خب توفیق داشتم که الحمدلله نیابتا از طرف دوستان و رفقا خب آن جا گاه گاهی به وظیفه‌ی دعاگویی مشغول بودیم اصلا بدون این که بخواهم یا نخواهم بدون این که ....، در ضمن این که رفقا و دوستان و مؤانسین و آن افرادی که خب با آنها مأنوس هستیم و محشور هستیم، بخواهم یا نخواهم همه افراد دیگر می‌آمدند همه را از یک کاسه دعا می‌کردیم هر کسی می‌آمد در ذهن دعایش می‌کردیم حالا این ....! هیچ رد نمی‌کردیم چرا حالا که خدا به تو توفیق داده آمدی اینجا، خودت هم که نیامدی، منت بر سر تو گذاشتند تو را آوردند نه این که تو بخواهی سر خدا منت بگذاری و بروی، نه! آنها سر تو منت گذاشتند حالا که منت گذاشتندو آوردند اینجا، هر کسی در ذهنت آمد دعایش کن چه عیب دارد؟

در حالی که پیغمبر را چه کردند؟ واقعا چه کردند؟ واقعا چه بر سر او آوردند؟ مااوذیت نبی مثل ما اوذی [1] **هیچ پیغمبری مانند من این قدر ا ذیت نکشید! در عین حال آن جا را نگاه می‌کند دعا می‌کند، در جنگ احد دعا می‌کند مرحوم آقا این قضیه را فرمودند فرمودند اگر پیغمبر دعا می‌کرد و زلزله می‌آمد باد می‌آمد صاعقه می‌آمد دعایش مستجاب می‌شد کفار هم از بین می‌رفتند اما آن مقام انما یرید اللّه لیذهب را پیدا نمی‌کرد یعنی آن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ، این را هم می‌خواهد. اگر خدا شما را به طهارت می‌خواهد برساند نگویید که خدا پف می‌کند اینها می‌رسند به طهارت، نه! خدا اینها را می‌آورد سنگ می‌زنند در سر پیغمبر، بعد هم جبرئیل را می‌آورد که نفرینشان کن می‌گوید نه! من نمی‌کنم. اینها بندگان توهستند اینها از امت من هستند کافر ند کافر باشند چرا من نفرین کنم ایشان را؟ می‌گوید حالا که نفرین**

[1] مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۴۷.

نمی‌کنی خب مقام طهارت به تو می‌دهیم.

سیدالشهدا علیه السلام امام بود. امام بود مثل همین امام زمان ما بود مثل امام صادق، امام بود. در جریان کربلا خطاب آمد که این جریان جریانی است [که] خدا برای شما تقدیر کرده می‌توانی این جریان را رد کنی بگویی نه! خدایا من نمی‌خواهم من نمی‌توانم ببینم، این وضع را نمی‌توانم ببینم آخر چطور ممکن است یک همچنین اوضاعی پیش بیاید؟ آخر چطور ممکن است یک همچنین قضایا ومسائلی پیش بیاید که انسان اصلا نمی‌تواند بیان کند واقعا؟ بیانش مشکل است! حالا یک کسی بیاید ببیند! چطور ممکن است یک همچنین قضایا و مسائلی پیش بیاید؟ ولی خدا گفت، امامت تو هم محفوظ است مقامت هم محفوظ است می‌خواهی کربلا پیش نیاید نیاید ولی یک چیز هست، آن مقام شفاعت کبری آن نصیب تو نمی‌شود شفاعت کبری یعنی چه؟ یعنی هر کسی را که بخواهی شفاعت کنی در روز قیامت این می‌شود شفاعت کبری. هر کسی را هر گناه‌کاری را هر شخصی را از اول خلقت تا آخر خلقت، همه افراد را، شفاعت این نیست که فقط گناهگار، نه! افراد را دستگیری کنی حتی خوبان را بیایی دستشان را بگیری بالاتر ببری! مگر کسی می‌تواند این کار را انجام بدهد؟ این مقام کربلا را می‌خواهد مگر کربلا شوخی بود؟ شمایکی از آنها را می‌توانی نگاه کنی؟ می‌توانی یکی را تحمل کنی؟ مگر کربلا شوخی است؟ اصلا انسان یکی را هم نمی‌تواند تحمل بکند.

پس این که به مقام طهارت و شفاعت رسیدند با پر قو و نمی‌دانم پذیرایی حورالعین به دست نمی‌آید، همین ها را دارد. بلند شو بیا آن جا تکه تکه می‌کنند در روز عاشورا بعد هم بدنت را می‌ا ندازند زیر اسب! این جوری! و بعد هم مسائل بعد از عاشورا، آن قضایای دیگر و مطالب دیگر که صد درجه از عاشورا بدتر است و همه‌اینها را هم به تو گفتیم، این طور خواهد شد خواهد شد و خواهد شد و خودت هم داری می‌بینی می‌گوید باز راضی هستممی‌گوید راضی هستم

این عصمت کجا و آن عصمتی که فقط انسان در فعل خلاف نرود کجا؟ حضرت داوود فقط خدا به او عنایت کرده بود در خارج عمل خلاف انجام ندهد آن عصمتی را که به سیدالشهدا داده کجا و آن که به افراد دیگر ولو پیغمبر؟ اصلا ربطی به هم ندارند اصلا ارتباط با هم ندارند. شما یک سنگ ریزه را در بیابان رها کنید تشبیه این است یک قطره را در یک اقیانوس بیاندازید. عصمت اقیانوس کجا عصمت یک قطره کجا؟ قطره بیاندازید در اقیانوس آرام. این اینها را می‌طلبد.

در مسأله حضرت زهرا، حضرت زهرا معصوم است اما برای رسیدن به آن عصمت باید کار انجام بدهد کارش همین‌ها بود. امیرالمؤمنین به آن جا رسیده حالا می‌خواهد دست حضرت زهرا را هم بگیرد او را هم برساند؟ مشکل است! هان؟ شربت بیدمشک که نیست. غصب خلافت است بردن فدک است از بین بردن تمام ارزشهایی است که پدرش ۲۳ سال زحمت کشیده، همه را گرفتند بردند، به حسب ظاهر خب باطن دارد کار

خودش را می‌کند، قضیه شوخی که نیست خلافت را گرفتند غصب کردند، خلافت را غصب کردند یعنی چه؟ یعنی بر تمام کارهای پیغمبر یک مهر بطلان زدند پرونده را بستند گذاشتند کنار گذاشتند کنار! چند روزی آمد و رفت و فوت کرد و مرد و پرونده او بسته شد و از این به بعد خودمان هستیم، هر کاری دلمان بخواهد می‌کنیم نماز را عوض کردند احکام را عوض کردند حی علی الصلوی را تبدیل به الصلوی خیر من النوم کردند این طرفش را زدند آن طرفش را زدند حلال خدا را حرام کردند حرام خدا را حلال کردند گفتند خودمان هر چه می‌خواهیم دیگر، خودمان هر کار دلمان بخواهد انجام میدهیم این مسئله مسأله شوخی نیست مسئله شوخی نیست

آقا یک جریان پیدا شد برای مرحوم پدر ما، یک جریانی پیدا شد، پدر ما کی بود؟ یکی از افراد بود یکی از صلحا بود دیگر، یکی از صلحا بود، آمد زحمت کشید در اینجا و واقعا تکلیف خودش را به نحو احسن انجام دادو آن چه را که باید یک بنده خالص و صالح و مطیعو دلسوز نسبت به تکلیف باید انجام بدهد ایشان انجام داد بنده نتوانستم بعد از فوت ایشان ببینم که انحراف ایجاد شده، خونریزی معده کردم، شبها تا به صبح بنده نمی‌خوابیدم، مسائلی برای من پیش آمد که تکرارش دیگر مملّ است و فلان، اینها همه برای چه بود؟ سالها گذشت خدا می‌داند در این دل من چه گذشت؟ هیچ کس خبر نداشت، همه با مسائل عادی برخورد می‌کردند اما آن کسی که می‌فهمید کی بود؟ آن کسی که این انحرا ف را می‌فهمید کی بود؟ آن کسی که می‌دید الان چه جنایتی دارد انجام می‌شود کی بود؟ جنایتی انجام شد که بعضی از بزرگان همین پریشب آمده بودند در اینجا آن کنار نشست گفت آقا شما می‌دانید مکتب پدر شما زیر سوال رفته؟ گفتم بله می‌دانم. گفت مقصر کیست؟ گفتم به من چه مربوط است هر کسی هست؟ بقیه که دست در جیب می‌گذاشتند و قب قب به گلو می‌انداختندو در خیابان راه می‌رفتند آنها حال خودشان را داشتند آنها در عالم خودشان بودند، من برای این قضیه خونریزی معده کردم!

حالا شما ببینید حضرت زهرا می‌بیند تمام زحمت ۲۳ ساله پیغمبریش رفت هوا، همه رفت هوا! مگر شوخی است قضیه؟ همه از بین رفت. آن یارو که رفت بالای منبر نشست و به اندازه یک بز حالیش نمی‌شود آمده می‌گوید همه بیایید به طرف ماآن آدم نفهم جلاد عوضی فاسق فاجر هم شده پادوی او، همه باید بیایند از این تقلید کنند، همه از این تقلید کنند اگر تقلید نکنید بیرونتان می‌کنیم، بیرونتان می‌کنیم می‌زنیم می‌کشیم، لشگر می‌فرستادند لشگر می‌فرستادند با آنهایی که تمرد می‌کردند آنها را اعدام می‌کردند با زنشان زنا می‌کردند، این مؤمنین! این مسلمانها وجانشینان رسول خدا! اعدام می‌کردند! تاریخ همیشه تکرار می‌شود همیشه تکرار می‌شود منتی آن مرام همیشه وجود دارد حالا حضرت زهرا سلام اللّه علیها چکار کند؟ خب از آن طرف آن سعه را ندارد آن سعه کدام است؟ همان که خدا اراده کرده حضرت را به آن جا برساند، هنوز ندارد و از یک

طرف همه نیروهای الهی، خدا در اختیارش گذاشته، صاعقه را در اختیارش گذاشته باد را در اختیارش گذاشته زلزله را ...، حضرت زهرا اگر یک نفرین می‌کرد همان جا مسجد مدینه می‌رفت و همه اینها را می‌برد و صاف تمام می‌شد، تمام می‌شد و امیرالمؤمنین هم می‌رفت می‌نشست. ولی آیا این صحیح است؟ صاعقه را در اختیارش گذاشته باد را گذاشتهزمین را گذاشته زلزله را گذاشته، آتش، فلان، همه‌ی قوای الهی در اختیار حضرت زهرا قرار گرفته، دعا کند لب باز کند عالم کن فیکون می‌شود، ولی آن طهارت و رسیدن به آن مقام شفاعت، بایستی صبر کرد این جا است که امیرالمؤمنین آمد و به داد او رسید. او را کمک کرد.

او را راهنمایی کرد که بله! خدا به اطاعت تو است خدا اگر بخواهی بگویی اطاعت تو را می‌کند، دعا بکنی مستجاب می‌کند نفرین بکنی چه می‌کند، اما مگر تو نمی‌خواهی به آن جا برسی؟ پس هیچی نگو، او هم می‌خواهد برسد دیگر، مثل سیدالشهدا مثل خود پیغمبر مثل خود امیرالمؤمنین، خود امیرالمؤمنین مگر نبود؟ حتی از نظر خود ظاهر، امیرالمؤمنین نیاز به دعا کردن ندارد، همین شمشیر را می‌کشید کی می‌توانست بیاید جلو؟ واقعا اگر ا میرالمؤمنین شمشیر را می‌کشید کی بود؟ آن عمر بلند شود بیاید جلوی امیرالمؤمنین؟ کی بیاید؟ حالا کاری به دعا و نفرین نداریم. ولی شمشیر را می‌کند در غلاف صبر می‌کند هیچی نمی‌گوید. شما این را می‌خواهید بفرمایید مبارکتان باشد شما این را می‌خواهید مبارکتان باشد من را خلیفه نمی‌خواهید هیچ اصراری نمی‌کنم خداحافظ شما به سلامت به سلامت، هزار سال ما از خدا همین را می‌خواستیم. مگر ما مثل بقیه هستیم برای رسیدن به مقام و این حرفها بخواهیم به هر کاری دست بزنیم و به هر فتنه‌ای بخواهیم اقدام کنیم؟ نه آقا! ما از خدایمان هست برویم در خانه بنشینیم. نعمتی از شما دارد فوت می‌کند تازه می‌خواهید منت هم سر آدم بگذارید.

پس مسئله هیچ منافاتی به عصمت حضرت زهرا ندارد. این درخواست حضرت زهرا این مربوط می‌شود به مسأله دین، احساس دین، احساس حمیت احساس اخلاص و دلسوزی برای مکتب پیغمبر اما بالاتر از این هم یکی چیزی هست، صحبت در این است. آن یک چیز را امیرالمؤمنین می‌داند حضرت زهرا هم با این صبرش به آن یک چیز رسید، شدند چی؟ مساوی. اگر حضرت زهرا می‌خواهد به آن مرتبه برسد نباید اینها را نفرین کند نباید اعتراض کند و باید به همان مشیت و تقدیر الهی تسلیم باشند.

دیگر انشاءاللَه بقیه‌ی مطالب برای جلسه‌بعد که این مخدره می‌فرمایند چگونه می‌توان عقل عملی را تقویت نمود؟ انشاءاللَه این دیگر برای جلسه‌بعد که این جزو این مطالب و مسائلی که به نحو مستمر باید عرض شود.

انشاءاللَه که همه موفق باشید و از خداوند توفیق و تسدید همه را خواستاریم.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد[1]

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات مبانی سیر و سلوک الی الله، ۱جلد، مکتب وحی – تهران – ایران، چاپ: ۱.